

## تحقیق در انتقاد

چون مقاله‌که در جواب آقای شباهنک راجع بشعر عرفی در شماره نهم و دهم سال نوزدهم مجله ارمغان نگاشته شده واسطه ایضائش بمجله اینجانب بدم پس از مطالعه مقاله آقای امیر فیروز کوهی در شماره دوم سال بیستم از نگارنده بزرگوار مقاله سابق‌الذکر در باب اظهارات آقای امیر فیروز کوهی در خواست عقیده نمودم اینک ما حصل جوابی را که بمن داده‌اند بمعرض استفاده خوانندگان محترم ارمغان میگذارم

### حبیب یغمائی

از آقای امیر فیروز کوهی مضمونم که فصلی از علم معانی را بمن آموختند اما تأسفم در اینست که نسبت باشعار محل نظر نتوانستم تغییر عقیده دهم . شعر عرفی را فصیح نمیدانم بهمان دلیل که بسیاری اشخاص منظور او را در نیافته مورد اعتراض می سازند که درس تزویر و نفاق داده است و حال آنکه عقیده من مقصودش این نبوده است چنانکه توضیح کردم و اگر آقای امیر فیروز کوهی مقیدند که عدم فصاحت را در تحت یکی از عناوین که کتب معانی بیان ذکر کرده‌اند در آورند و خیلی باینده اصطلاح هستند باحترام عقیده ایشان جمله را دراز کرده میگویم عبارتی ادا کرده است که بدرستی وافی بمرادش نیست و امیدوارم نهرمائید قصور از کسانیت که مقصود عرفی را نمی فهمند زیرا من خودم مدافع عرفی هستم و از نخستین روزی که این شعر را شنیدم بهمان معنی که منظور اوست گرفتم اما اتفاقاً هیچوقت اشخاص بی فهم بی سواد را ندیدم بر او بحث کنند و کسانیکه دیدم از او انتقاد میکنند از دانشمندان یا لاقول از مردمان عادی بوده‌اند و سخنی که مردمان عادی در معنی آن اشتباه کنند قاصر است می‌خواهید عیب او را عدم فصاحت بگوئید یا عدم بلاغت یا هر اسم دیگر که پسندید و در اصطلاح مناقشه نمیکنیم .

اما شعری که از صائب است و میفرمایند امامقلی خان غارت کرده است بعقیده من نه صائب که این شعر از او غارت شده غیبی حاصل کرده نه امامقلی خان از غارت سودی برده است زیرا يك معنی بسیار لطیفی را که بزرگان دنیا بهزار قسم عبارات شیرین ادا کرده اند عبارات زشتی در آورده است .

اولاً ضعف تألیف دارد زیرا میان بهوش باش و دلی را قهر نخراشی واسطه محذوفست حالا فوراً اعتراض نفرمائید که استادان سخن در بسیاری از موارد حذف را جایز دانسته اند من خود میدانم اما همچنانکه در کلام حشو قبیح و ملیح داریم حذف هم قبیح و ملیح دارد . مثلاً وقتیکه شیخ میفرماید همه از دست غیر می نماند سندی از دست خوبستن فریاد

در مصراع دوم این شعر هم رابطه محذوفست اما هیچ عیب ندارد و مستحسن است ولیکن حذف رابطه در شعر صائب خوب واقع نشده است .

ثانیاً با همه تحقیقات آقای امیر فیروز کوهی مرحوم صائب همان کاری را که منع میکند در شعر خود روا داشته است یعنی استعمال کلمه ناخن در اینجا دلخراش است اگر آقای امیر فیروز کوهی تصدیق ندارند که چنگال بانگ هم بمعنی حقیقی بتواند دل را بخراشد چگونه تصدیق می کنند که ناخن انسان دل را بخراشد و چیزی را که بمعنی حقیقی آلت گاری نیست چگونه جایز می دانند که بمعنی مجازی آلت آن کار باشد ؟

و اما من غافل نبودم از اینکه درین شعر ناخن باستعاره گفته شده و ایرادم برگوینده این بود که استعاره را بد بکار برده است . مگر در استعاره که نوعی از تشبیه است مناسبت و لطافت شرط نیست ؟ من میدانم که استعاره یکی از زینتهای کلام بلکه بسیاری از اوقات از ضروریاتست ولیکن باید هم مناسب باشد و هم لطف داشته باشد و استعاره که در این شعر بکار برده شده نه لطف دارد نه تناسب .

وقتی که خواجه حافظ می فرماید :

چراغ صاعقه آن شراب روشن باد که زد بخرمین من آتش محبت او

این استعاره مناسب دارد محبت چون بدرجه اعلی بدل در آمد حالی دست میدهد که میتوان آن را بسوختن تعبیر کرد شراب هم چون حرارت انگیز است می توان باتش تشبیه نمود صاعقه هم که آتش دارد و بسبب روشنائی تشبیهش بچراغ مناسب است پس جمیع مناسبات برای استعاره آوردن چراغ و صاعقه و آتش و محبت و خرمن در اینجا جمع است و علاوه بر این الفاظ و معانی همه ظریف و لطیف و دلپسند است .

و لیکن ناخن نه چیز ظریفی است و نه بحقیقت آلت خراشیدن دل است نه بمجاز ناخن انسان اگر آلت باشد آلت خاریدن است چنانکه در مثل معروف آمده که « کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من » که در این مثل خاریدن ناخن هم بمعنی حقیقی درست است و هم در معنی مجازی مناسب دارد و اگر لطافتی نداشته باشد دلخراش هم نیست .

و اما اینکه میفرمایند توحیه دیگر اینست که برای ناخن میتوان مضاف الیهی از قبیل « فکرت ، و دهمت ، و غیره » قائل شد البته توحیه استعاره بهمین چیزهاست و ما آتش به تشبیه است حرف در عدم مناسبت است .

گره گشائی از همت و رأفت و رحمت و فتوت و امثال این خصائلست و ذوق من قبول نمیکند که کسی همت و فتوت و رأفت و رحمت را بناخن تشبیه کند . درباب رحمت ممکن است بشورش در آید و بحر محبت میتواند انسان را غرق کند اما ناخن محبت هرچه بکند دلخراش است و برای اینکه مطلب خوب روشن شود توحیهی را که آقای امیر فیروز کوهی در نظر دارند بعبارت در میادیم چنین میشود « ناخنی را که میتواند ناخن مهر و محبت باشد و گره بگشاید ناخن قهر و قساوت مکن که دل بخراشد » در اینصورت خوب ظاهر میشود که این استعاره چقدر نازیباست .

ضمناً اگر چه از موضوع بحث خارجست عرض میکنم آقای امیر فیروز کوهی در این شعر شیخ که میفرماید « اگر بهر سر مویت هنر دو صد

باشد « استعاره قابل شده اند عقیده من این شعر استعاره ندارد و مقصود شیخ این نبوده است که اگر بهر سر مویت هنری مثل رشک و شپش ( بقول آقای امیر فیروز کوهی ) آویخته باشد بلکه منظورش مبالغه بوده باین وجه که اگر بیش از همه موهایت هنر داشته باشی .

و اما اینکه شعرای دوره صفویه و سبک هندی خوبست یا بد است مبحث دیگر است بسته بسلیقه است و موضوع بحث من این نبود من شخصاً سبک شعرای متقدم را بیشتر دوست دارم و مقام آنها را در سخن سرائی بالاتر میدانم اما با در یک کفش نکرده ام که شعرای دوره صفویه یا آنها که سبک هندی شعر گفته اند همه بد گفته اند منتها غالباً اشعار آنها بطبیت و مزاح نزدیکترست تا سخن جدی اگر چه آنها در جای خودش خیلی خوبست . مثلاً یکی از اشعار سبک هندی که بخاطر ندارم از کیست اینست :

نشستم ناگه در خون ز اشک لاله گون خود

تو چون دشمن شدی منم کمر بستم بخون خود  
این شعر از فصاحت و بلاغت و دلربائی هیچ کم ندارد اما اگر خوب تأمل فرمائید تصدیق خواهید فرمود که بشوخی بیشتر شبیه است :

و اما اینکه از بیان آقای امیر فیروز کوهی بر میاید که خوش ندارند کسی در سخن گویندگان نکته گیری کنند جواش اینست که نکته گیری اگر بقصد توهین و دشمنی و از روی بی انصافی و غرض رانی باشد بسیار بد است و وهنش هم برای منتقد بیش از کسی است که از او نکته میگیرند زیرا او اگر از گذشته است دشمنی با او ناجوانمردی و یا لااقل عمل لغو است و اگر از معاصرانست نکته گیری برا و دشمن تراشی و مایه غوغاست .

اما انتقادی هم هست که بهیچوجه از روی غرض و عداوت نبوده فقط برای نکته سنجی و تنبیه دیگرانست و این انتقاد اگر درگار نباشد کسی تربیت نمیشود و هیچ شاگردی باستانی نمیرسد و آنکس که از او انتقاد میکنند اگر مرد بزرگ است و هنی با و وارد نمیاید و اگر نه چه اهمیت دارد که موهون شود

آنچه از آن دوری باید جست بی انصافی و کج بحثی است که مایه اضلال تواند شد و بالمآل هم ضررش برای مرتکب است

ولی اگر کسی بر شخص زرگمی خرده بگیرد که صحیح باشد بی انصافی و کج بحثی نکند ملامت کردن او سبب تحقیق و ترقی است و تعصب جاهلانه است.

مثلاً من شیخ سعدی و خواجه حافظ را از بزرگترین مردم دنیا و از مفاخر عالم انسانیت می شمارم و اگر کسی بانها توهین کند قلباً مبرنجم و از او متنفر میشوم اما تصدیق میکنم که این هردو بزرگوار شعر سست هم دارند و نیز بسیاری از اشعارشان نکته بردار است و اگر کسی بر آنها بقول شیخ دقی بگیرد که حقی گفته باشد بشرط اینکه یا از دایره ادب بیرون نگذارد و منکر فضائل آنها نشود بی انصافی نکند بهیچوجه متغیر نمیشوم بلکه امتنان پیدا میکنم.

مثلاً هیچ عیب ندارد کسی بگوید همان شعر خواجه حافظ که آقای امیر فیروز کوهی شاهد آورده بودند در عین اینکه بسیار خوب شعر است جزئی عیبی هم دارد چه مصراع دومش قدری از فصاحت خارج است زیرا میخواهد بگوید چراغ صاعقه آن شراب روشن باد که آتش محبت او را بخرم من زد ولیکن مؤخر آوردن « آتش محبت او » با حذف « را » برای ضرورت وزن شعر تحت عنوان « ضعف تألیف » می افتد و معنی کلام را حقی میکنند اما در صورتیکه خواجه حافظ لااقل دو هزار شعر دارد که هر یک از جان گرانهاست است و همین شعر هم با وجود جزئی عیبش یکی از بهترین اشعار است چنانکه از غایت لطفش شخص متوجه عیبش نمیشود از این خرده گیری وهنی بخواجه وارد نمیآید ولی کسانی که مشق سخن میکنند استفاده میبرند و عبرت میگیرند.

و چون نقادی تنها عیب جوئی نیست بلکه توجه دادن به محسنات کلام هم جزء نقادیت و آقای امیر فیروز کوهی وعده داده اند که نسبت باشعار هندی و شعرای دوره صفویه نقادی بکنند بهتر اینست که سخن را کوتاه کنیم و منتظر استفاده از نکته سنجیهای ایشان شویم.